

بازگشت به ستون‌های اصلی فلسفه

در نقد وضعیت موجود

ترس و شجاعت، امید و ناامیدی، عشق و نفرت
در وضعیت تعلیقی ایران و امکان گذار دموکراتیک

پیمان بخشایش

جراح تروما

MD, PhD, MBA

مرداد ۱۴۰۵ / اوت ۲۰۲۶

مقاله تحلیلی - هنجاری با ارجاعات درون‌متنی و کتابنامه

چکیده

گاه برای فهم لحظه‌های پیچیده تاریخی باید از انبوه خبرها، شعارها و واکنش‌های روزمره فاصله گرفت و به عناصر بنیادی تجربه انسانی بازگشت: ترس و شجاعت، امید و ناامیدی، عشق و نفرت. ایران در مرداد ۱۴۰۵ در وضعیتی تعلیقی قرار دارد؛ نه می‌توان از ثبات سخن گفت و نه فروپاشی را تحقق‌یافته دانست. نبود حضور دائمی مردم در خیابان و نبود نبرد تمام‌عیار پیوسته، به‌تنهایی نشانه رضایت، امنیت یا دوام نظم موجود نیست. سرکوب خونین اعتراضات دی‌ماه ۱۴۰۴، قطع ارتباطات، بازداشت‌های گسترده و آرایش نظامی - امنیتی پس از آن، هزینه کنش جمعی را به‌شدت بالا برده است. هم‌زمان، منازعه خارجی آغاز شده در فوریه ۲۰۲۶ تا تاریخ نگارش این مقاله به صلح پایدار نرسیده و در قالب آتش‌بس‌های شکننده، محاصره و حملات متقابل ادامه یافته است.

این مقاله با تکیه بر فلسفه سیاسی، روان‌شناسی امید، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی و ادبیات گذار از اقتدارگرایی استدلال می‌کند که سکون ظاهری را نباید با ثبات واقعی اشتباه گرفت. ترس در جامعه‌ای که شاهد کشتار بوده، واکنشی عقلانی است؛ شجاعت نیز به معنای بی‌محابا رفتن به سوی مرگ نیست، بلکه توان عمل سنجیده در حضور خطر است. امید، خوش‌بینی ساده یا تبلیغ نیست؛ به عاملیت، مسیرهای معتبر و نشانه‌های پیشرفت نیاز دارد. نفرت می‌تواند انرژی اولیه اعتراض را فراهم کند، اما نمی‌تواند نظم دموکراتیک، قانون اساسی یا آشتی ملی بسازد. عشق مدنی به ایران و مردم ایران هنگامی نیروی سیاسی پایدار می‌شود که به حقوق برابر، حاکمیت قانون، رفاه عمومی، حقیقت‌یابی و پاسخ‌گویی فردی تبدیل شود.

در این چارچوب، نقش رضا پهلوی به‌عنوان شناخته‌شده‌ترین چهره اپوزیسیون و مدعی رهبری دوران گذار می‌تواند بخشی از مسئله هماهنگی را حل و برای گروهی از جامعه امید ایجاد کند؛ با این حال، مشروعیت نهایی هر نقش سیاسی و شکل حکومت فقط از مسیر انتخابات آزاد، مجلس مؤسسان و رأی مردم حاصل می‌شود. مقاله پیشنهاد می‌کند پادشاهی‌خواهان، جمهوری‌خواهان، سوسیال‌دموکرات‌ها، سوسیالیست‌ها، لیبرال‌ها و دیگر جریان‌های پارلمان‌گرا بر یک «اجماع هم‌پوشان» حداقلی گرد آیند: تمامیت ارضی ایران، جدایی دین و دولت، برابری حقوقی و حقوق بشر، و حاکمیت مردم از راه صندوق رأی. در پایان، چارچوب‌های SWOT، PESTEL و تحلیل میدان نیروهای لوین برای تبدیل احساسات سیاسی به تصمیم‌گیری واقع‌بینانه و تعیین تقدم و تأخر وظایف دوران گذار به‌کار گرفته می‌شوند.

واژگان کلیدی

ایران؛ وضعیت بینابینی؛ فلسفه سیاسی؛ ترس؛ شجاعت؛ امید؛ ناامیدی؛ عشق؛ نفرت؛ رضا پهلوی؛ دوران گذار؛ سکولاردموکراسی؛ عدالت انتقالی؛ PESTEL؛ SWOT؛ تحلیل میدان نیرو.

یادداشت روش‌شناختی و زمانی

این نوشته مقاله‌ای تحلیلی - هنجاری است، نه نظرسنجی و نه گزارش میدانی. تحلیل وضعیت جاری بر گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشری، منابع خبری معتبر، اسناد رسمی و ادبیات دانشگاهی استوار است. به دلیل قطع اینترنت، محدودیت رسانه‌های مستقل و تبلیغات طرف‌های درگیر، شمار دقیق کشته‌شدگان دی‌ماه ۱۴۰۴ هنوز قطعی نیست؛ بنابراین از تعبیر «هزاران نفر» بر پایه برآوردهای مستند استفاده می‌شود و از ارائه عدد نهایی پرهیز شده است (عفو بین‌الملل، ۲۰۲۶ الف، ۲۰۲۶ ب؛ دیده‌بان حقوق بشر، ۲۰۲۶).

تمام گزاره‌های زمانی مربوط به جنگ، آتش‌بس، رهبری جمهوری اسلامی و فعالیت اپوزیسیون تا ۱۷ اوت ۲۰۲۶ به‌روز شده‌اند. برخلاف تصور «پایان یافتن جنگ»، گزارش‌های میانه اوت نشان می‌دهد توافق موقت ژوئن به سرعت از هم گسست، تمديد آتش‌بس قطعی نشده و محاصره دریایی، حملات و مناقشه بر سر تنگه هرمز ادامه داشته است. از این رو، تعبیر دقیق‌تر برای وضع موجود «منازعه ادامه‌دار با شدت متغیر» است، نه صلح و نه جنگ دائمی با شدت یکسان (حافظی، ۲۰۲۶؛ استوارت، ۲۰۲۶).

۱. مقدمه: چرا باید به اصول بازگشت؟

گاه سیاست آن‌قدر در جزئیات خبر، جدال رسانه‌ای و نام اشخاص غرق می‌شود که پرسش‌های اصلی فراموش می‌شوند: انسان چرا می‌ترسد؟ چه چیزی او را شجاع می‌کند؟ امید چگونه ساخته یا ویران می‌شود؟ نفرت تا کجا نیروی حرکت است و از کجا به بازتولید استبداد می‌انجامد؟ عشق به میهن چگونه از احساس به نهاد، قانون و رفاه عمومی تبدیل می‌شود؟ بازگشت به این ستون‌های اصلی فلسفه به معنای ساده‌سازی تاریخ نیست؛ برعکس، راهی است برای جداکردن امور پایدار از هیاهوی لحظه‌ای.

سیاست فقط رقابت سازمان‌ها و توزیع قدرت نیست. سیاست همچنین مدیریت ترس، سازمان‌دهی امید، تعریف «ما» و «دیگری»، و تبدیل عاطفه به کنش جمعی است. هابز ترس و نیاز به امنیت را در پیدایش اطاعت سیاسی محوری می‌دید؛ ارسطو شجاعت را فضیلتی میان بزدلی و تهور می‌دانست؛ اسپینوزا امید و ترس را دو عاطفه درهم‌تنیده می‌فهمید؛ و متفکران معاصر نشان داده‌اند که خشم، شرم، افتخار، عشق و نفرت در بسیج سیاسی نقش تعیین‌کننده دارند (هابز، ۱۶۵۱/۱۹۹۶؛ ارسطو، ۲۰۰۹؛ اسپینوزا، ۲۰۰۲؛ جاسپر، ۱۹۹۸).

مسئله ایران امروز این است که یک نظم سیاسی می‌تواند از نظر اخلاقی و اجتماعی فرسوده باشد، اما از نظر ابزار سرکوب هنوز توانمند بماند. جامعه می‌تواند از حکومت عبور کرده باشد، اما هنوز سازمان، فرصت و اطمینان لازم برای کنارزدن آن را نداشته باشد. در چنین فاصله‌ای میان پایان مشروعیت و پایان اقتدار، نه شتابزدگی راهگشاست و نه انکار

بحران. آنچه نیاز داریم خردورزی، تشخیص تقدم و تأخر، و ساختن پلی میان آرزوهای متفاوت اما سازگار با دموکراسی است.

گزاره محوری

سکوت تحمیل شده، رأی اعتماد نیست؛ و توان سرکوب، معادل مشروعیت سیاسی نیست.

۲. وضعیت بینابینی: نه ثبات، نه فروپاشی

برای توصیف وضع موجود می‌توان از مفهوم «وضعیت بینابینی» یا «میان‌دوره» استفاده کرد. ترنر در بحث آستانگی، لحظه‌ای را توضیح می‌دهد که نظم پیشین اقتدار خود را از دست داده، اما نظم تازه هنوز شکل نهاده پیدا نکرده است. گرامشی نیز از دورانی سخن می‌گفت که امر کهنه در حال زوال است و امر نو هنوز توان تولد کامل ندارد؛ در این فاصله، پدیده‌های متناقض و بیمارگونه پدیدار می‌شوند (ترنر، ۱۹۶۹؛ گرامشی، ۱۹۷۱). ایران امروز بسیاری از نشانه‌های چنین فاصله‌ای را دارد.

از یک سو، جمهوری اسلامی هنوز دولت، قوه قهریه، شبکه‌های اطلاعاتی، زندان، دادگاه انقلاب، رسانه رسمی و منابع اقتصادی را در اختیار دارد. از سوی دیگر، مشروعیت دینی، انقلابی، اقتصادی و ملی آن در میان بخش‌های وسیعی از جامعه به شدت فرسوده شده است. شعارهای ضدحکومتی، نافرمانی زنان در برابر حجاب اجباری، فاصله نسلی، بحران اقتصادی، مهاجرت و بی‌اعتمادی عمومی نشان می‌دهد که اطاعت روزمره را نمی‌توان رضایت سیاسی دانست. حتی اگر حضور خیابانی موقتاً کاهش یابد، مسئله مشروعیت حل نشده است.

تیمور کوران توضیح می‌دهد که در حکومت‌های سرکوبگر، مردم ممکن است ترجیح خصوصی خود را پنهان و در فضای عمومی چیزی متفاوت بیان کنند. به همین دلیل، سکون اجتماعی می‌تواند ناگهان جای خود را به موجی بزرگ بدهد؛ نه چون ناراضی‌تی در یک شب خلق شده، بلکه چون آستانه بیان عمومی تغییر کرده است (کوران، ۱۹۹۱، ۱۹۹۵). بنابراین، نبود اعتراض گسترده در یک روز یا یک ماه، داده‌ای ضعیف برای اثبات ثبات است. این نبود می‌تواند محصول ترس، سوگ، قطع ارتباطات، فقدان هماهنگی، انتظار برای فرصت مناسب یا باور به هزینه بالای کنش باشد.

بعد خارجی نیز بر این تعلیق می‌افزاید. جنگی که با حملات آمریکا و اسرائیل در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ آغاز شد، با توافق موقت ژوئن به پایان قطعی نرسید. گزارش‌های اوت از فروپاشی سریع آن توافق، نبود مذاکره جدی برای تمدید آتش‌بس، تداوم محاصره دریایی و حملات متقابل حکایت دارند (حافظی، ۲۰۲۶؛ استوارت، ۲۰۲۶). پس عبارت «نه جنگ و نه صلح» از

نظر تجربه روزمره قابل فهم است، اما از نظر تحلیلی باید دقیق‌تر گفت: جامعه در سایه منازعه‌ای با شدت متغیر، تهدید دائمی و صلح تحقق‌نیافته زندگی می‌کند.

۳. از «نه شرقی، نه غربی» تا دولت امنیتی - الهیاتی

جمهوری اسلامی در بستر جنگ سرد و در دل ائتلافی ناهمگون علیه سلطنت پهلوی شکل گرفت. اسلام‌گرایی انقلابی خود را راه سومی میان سرمایه‌داری غربی و کمونیسم شوروی معرفی کرد: نه وابستگی به غرب، نه پیروی از شرق، بلکه حکومتی بر پایه قرائتی انقلابی از اسلام. این فرمول برای گروه‌هایی جذاب بود که هم از اقتدارگرایی حکومت پهلوی، نابرابری، فساد، محدودیت سیاسی و خاطره مداخلات خارجی ناراضی بودند و هم از کمونیسم دولتی یا فردگرایی غربی فاصله می‌گرفتند (آبراهامیان، ۲۰۰۸؛ ارجمند، ۱۹۸۸؛ کدی، ۲۰۰۶).

اما ساختار حقوقی پس از انقلاب، حاکمیت مردم را درون حاکمیت فقیه و معیارهای اسلامی محدود کرد. اصل چهارم قانون اساسی مقرر می‌کند که همه قوانین مدنی، کیفری، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی و سیاسی باید بر معیارهای اسلامی منطبق باشند و فقهای شورای نگهبان داور این انطباق‌اند. اصل پنجم نیز ولایت و رهبری امت را به فقیه واگذار می‌کند. در نتیجه، رأی مردم در ساختاری قرار گرفت که یک مرجع دینی - انتصابی می‌تواند دامنه انتخاب، قانون‌گذاری و حقوق بنیادین را محدود کند (Constitute Project, ۲۰۲۲).

این ترکیب، مخالفت سیاسی را به‌راحتی از اختلاف شهروندی به گناه، ارتداد، «محاربه» یا دشمنی با خدا تبدیل می‌کند. وقتی حکومت خود را مفسر اراده الهی بداند، نقد قدرت دیگر صرفاً مخالفت با دولت نیست؛ در گفتمان رسمی می‌تواند مخالفت با دین و حقیقت مطلق تلقی شود. اینجاست که خشونت سیاسی پوشش قدسی پیدا می‌کند. با این حال، باید دقیق بود: جامعه بین‌المللی هیچ مجوز حقوقی برای کشتن، سنگسار یا اعدام مخالفان به جمهوری اسلامی نداده است. آنچه رخ داده، واکنش‌های نامنسجم، تقدم منافع امنیتی و اقتصادی، و ناتوانی در پاسخ‌گو کردن عاملان بوده است؛ وضعی که در عمل احساس مصونیت را تقویت کرده، نه اینکه مشروعیت حقوقی ایجاد کند.

هانا آرنست میان قدرت و خشونت تفاوت می‌گذارد: قدرت از عمل مشترک و پذیرش جمعی می‌آید؛ خشونت ابزار است و معمولاً هنگامی برجسته‌تر می‌شود که قدرت مبتنی بر رضایت رو به کاهش باشد (آرنست، ۱۹۷۰). از این منظر، افزایش اعدام، گشت، بازداشت و حضور نظامی را نباید نشانه اعتماد به نفس یک نظم باثبات دانست. ممکن است دقیقاً نشانه آن باشد که حکومت برای جبران کاهش رضایت، بیش از پیش به زور متکی شده است.

۴. دی‌ماه ۱۴۰۴ و شکل‌گیری ثبات کاذب

اعتراضات از ۲۸ دسامبر ۲۰۲۵، برابر با اوایل دی‌ماه ۱۴۰۴، با زمینه اقتصادی آغاز شد و به سرعت مطالبات سیاسی، کرامت انسانی و تغییر بنیادین را دربر گرفت. عفو بین‌الملل و دیده‌بان حقوق بشر گزارش کرده‌اند که نیروهای امنیتی از ۸ و ۹ ژانویه ۲۰۲۶ با سلاح گرم و شلیک به سر و بالاتنه معترضان و رهگذران، کشتارهایی در مقیاس بی‌سابقه انجام دادند. به سبب قطع اینترنت و محدودیت دسترسی مستقل، رقم نهایی روشن نیست، اما منابع معتبر از کشته‌شدن هزاران نفر سخن گفته‌اند (عفو بین‌الملل، ۲۰۲۶الف، ب؛ دیده‌بان حقوق بشر، ۲۰۲۶؛ لافت، ۲۰۲۶).

پس از کشتار، حکومت تنها خیابان را خالی نکرد؛ محیط اجتماعی را نظامی کرد. منع تجمع، گشت‌های مسلح، مقررات شبانه، بازداشت‌های گسترده، ناپدیدسازی قهری، فشار بر خانواده‌های قربانیان و تداوم قطع یا محدودیت ارتباطات، امکان مشاهده و سازمان‌دهی را کاهش داد. در نیمه نخست ۲۰۲۶ نیز اعدام‌ها و احکام مرگ مرتبط با اعتراضات افزایش یافت. عفو بین‌الملل در ژوئیه از دست‌کم ۲۶ اعدام خودسرانه در ارتباط با اعتراضات ژانویه و ده‌ها نفر در معرض اعدام خبر داد (عفو بین‌الملل، ۲۰۲۶پ).

بنابراین، جامعه امروز ممکن است آرام‌تر به نظر برسد، اما این آرامش شبیه سکوت یک بخش مراقبت‌های ویژه پس از تروماست: فقدان حرکت، دلیل بر سلامت نیست. شوک، سوگ، فرسودگی، اختلال ارتباطی و انتظار بر رفتار جمعی اثر می‌گذارند. از منظر پزشکی تروما نیز نخستین مسئولیت، تشخیص تفاوت میان «بی‌علامتی» و «بهبود» است. در سیاست هم نبود علائم آشکار اعتراض را نباید با ترمیم رابطه دولت و جامعه اشتباه گرفت.

این گزاره که «بخش بزرگی از مردم پس از دی‌ماه با جمهوری اسلامی خداحافظی کرده‌اند» یک تفسیر قوی و قابل فهم است، اما در غیاب نظرسنجی آزاد نمی‌توان آن را به درصدی قطعی تبدیل کرد. صورت علمی‌تر آن چنین است: شواهد رفتاری، شعارها، نافرمانی‌های اجتماعی و شدت سرکوب با بحران عمیق مشروعیت سازگار است؛ با این حال، اندازه دقیق گرایش‌های سیاسی و ترجیح شکل حکومت تنها در محیط آزاد و با رأی‌گیری معتبر قابل سنجش خواهد بود.

جدول ۱. چهار قطب عاطفی و کارکرد سیاسی آن‌ها

قطب عاطفی	کارکرد سازنده	خطر انحراف
ترس و شجاعت	ترس خطر را آشکار می‌کند؛ شجاعت امکان عمل سنجیده در حضور خطر را می‌سازد.	انکار ترس به تهور و تلفات بیهوده؛ مطلق‌شدن ترس به فلج سیاسی می‌انجامد.

قطب عاطفی	کارکرد سازنده	خطر انحراف
امید و ناامیدی	امید واقع‌بینانه عاملیت، راه‌های جایگزین و پایداری می‌سازد؛ ناامیدی می‌تواند خطاهای راهبردی را هشدار دهد.	امید بی‌پایه به تبلیغ و توهم؛ ناامیدی مطلق به کناره‌گیری و تسلیم تبدیل می‌شود.
عشق و نفرت	عشق مدنی همبستگی، کرامت، مراقبت و نهادسازی را تقویت می‌کند؛ نفرت می‌تواند مرز اخلاقی با ظلم را روشن سازد.	نفرت تعمیم‌یافته به انتقام و حذف جمعی؛ عشق بی‌عدالت به فراموشی و بی‌پاسخ‌گذاشتن جنایت می‌انجامد.
خشم و خرد	خشم انرژی اعتراض و حساسیت نسبت به بی‌عدالتی را بالا می‌برد؛ خرد آن را به هدف، زمان‌بندی و ابزار مناسب پیوند می‌دهد.	خشم بی‌مهار خشونت و چندپارگی؛ خرد جدا از عاطفه به انفعال تکنوکراتیک تبدیل می‌شود.

۵. ترس و شجاعت: از بقا تا کنش سنجیده

ترس از آغاز تمدن بشر بخشی از سازوکار بقا بوده است. هابز نشان می‌داد که ترس از مرگ خشونت‌بار می‌تواند انسان‌ها را به پذیرش اقتدار سوق دهد. حکومت اقتدارگرا نیز با پیش‌بینی ناپذیر کردن مجازات، ترس را از واکنشی به خطر واقعی به محیط دائمی زندگی تبدیل می‌کند: شهروند نمی‌داند کدام جمله، تصویر، پوشش یا ارتباط به بازداشت می‌انجامد. هدف فقط مجازات فرد نیست؛ تولید خودسانسوری در میلیون‌ها نفر است.

پس از کشتار گسترده، ترس مردم ضعف اخلاقی نیست. مادری که فرزندش را از رفتن به خیابان باز می‌دارد، کارگری که نگران قطع معاش است، یا پزشکی که می‌ترسد با درمان مجروحان تحت تعقیب قرار گیرد، در حال محاسبه خطر واقعی است. اپوزیسیون مسئول نباید از امنیت خارج کشور، مردم داخل را به قهرمانی بی‌محاسبه فراخواند. احترام به جان انسان‌ها بخشی از اخلاق مبارزه است، نه مانع آن.

در اخلاق ارسطویی، شجاعت نفی ترس نیست؛ انتخاب عمل درست با میزان درست خطر است. شجاع کسی نیست که هیچ نمی‌ترسد، بلکه کسی است که می‌داند چرا، چه هنگام و برای چه هدفی خطر می‌کند. در یک جنبش مدنی، شجاعت

اشکال گوناگون دارد: ثبت حقیقت، حفظ شبکه اعتماد، کمک به خانواده زندانیان، نافرمانی مدنی کم‌هزینه‌تر، اعتصاب سنجیده، آموزش حقوق، مراقبت پزشکی، دفاع از زنان و اقلیت‌ها، و امتناع مأموران از اجرای دستور غیرقانونی.

جامعه ایران از شجاعت تهی نشده است. برداشتن حجاب اجباری، حضور مستقل زنان در فضای عمومی، شکل‌دادن ورزش و فعالیت جمعی در پارک‌ها، طنز سیاسی، موسیقی، گفت‌وگوی خصوصی و حفظ نمادهای فرهنگی، نمونه‌هایی از «مقاومت روزمره» هستند. جیمز اسکات و آصف بیات نشان داده‌اند که تغییر اجتماعی همیشه با تظاهرات بزرگ آغاز نمی‌شود؛ گاه از تصرف آرام فضاهای زندگی و عادی‌سازی رفتارهای ممنوع‌شده پیش می‌رود (اسکات، ۱۹۹۰؛ بیات، ۲۰۱۳).

پژوهش مقایسه‌ای چنووت و استفان نشان می‌دهد جنبش‌های غیرخشونت‌آمیز زمانی ظرفیت بیشتری برای موفقیت پیدا می‌کنند که مشارکت متنوع ایجاد کنند، انضباط مدنی را حفظ کنند و در ستون‌های حمایت حکومت شکاف بیندازند؛ نه اینکه تنها به نمایش‌های قهرمانانه محدود شوند (چنووت و استفان، ۲۰۱۱).

وظیفه راهبردی، تبدیل شجاعت پراکنده به ظرفیت جمعی است. این کار با شعار بیشتر به‌تنهایی ممکن نیست؛ به اعتماد، امنیت ارتباطی، تقسیم کار، مراقبت از آسیب‌پذیرترین افراد، پیوند میان گروه‌های اجتماعی و نقشه‌های جایگزین نیاز دارد. شجاعت پایدار آن است که هم هدف را پیش ببرد و هم توان جامعه را برای فردای گذار حفظ کند.

۶. امید و ناامیدی: از آرزو تا عاملیت و مسیر

امید در زبان روزمره گاه به انتظار معجزه فروکاسته می‌شود، اما در نظریه امید چارلز اسنایدر دو جزء دارد: «عاملیت»، یعنی باور به اینکه می‌توان حرکت کرد؛ و «مسیرها»، یعنی توان تصور چند راه برای رسیدن به هدف. اگر یکی از این دو غایب باشد، امید شکننده می‌شود. اراده بدون مسیر به هیجان بی‌جهت می‌انجامد و مسیر بدون عاملیت به نقشه‌ای روی کاغذ تبدیل می‌شود (اسنایدر، ۲۰۰۲).

در جامعه ایران، برجسته‌شدن رهبری رضا پهلوی برای بخشی از مردم، از جمله برخی افراد غیرپادشاهی‌خواه، مسئله هماهنگی را ساده‌تر و تصویر آینده را ملموس‌تر کرده است. وجود چهره‌ای شناخته‌شده می‌تواند پیام‌ها را یکپارچه، ارتباط خارجی را تسهیل و مسئولیت‌پذیری را قابل مشاهده کند. او در مارس ۲۰۲۶ اعلام کرد که «نظام گذار» تحت رهبری‌اش باید پس از سقوط جمهوری اسلامی اداره کشور را بر عهده گیرد؛ در اوت نیز بر حاکمیت قانون، اراده ملی و رأی مردم تأکید کرد (پهلوی، ۲۰۲۶الف، ۲۰۲۶ب).

اما امید نباید به یک فرد، یک حمله خارجی یا حذف یک رهبر حکومتی وابسته شود. حمله‌ای که علی خامنه‌ای را کشت، فروپاشی فوری نظام را به دنبال نداشت و بنا بر ارزیابی رویترز، حکومت توانست بقای خود را حفظ و حتی کنترل را در برخی حوزه‌ها تشدید کند (استکلوا، لین و فینچ، ۲۰۲۶). این تجربه یادآوری می‌کند که رژیم‌ها فقط شخص نیستند؛ شبکه‌ای

از سازمان‌ها، منافع، ترس‌ها، منابع مالی و عادت‌های اداری‌اند. امید پایدار باید برای تغییر این شبکه‌ها و ساختن جایگزین نیز برنامه داشته باشد.

ناامیدی پس از شکست یک خیزش یا بی‌نتیجه ماندن انتظار جنگ، طبیعی است. وظیفه نخبگان و فعالان خارج کشور «تزریق امید» به معنای تکرار وعده‌های قطعی نیست. امید کاذب، پس از هر شکست سرمایه اعتماد را می‌سوزاند. وظیفه آنان تولید امید معتبر است: گفتن حقیقت، اعتراف به خطا، توضیح مسیرهای متعدد، ارائه برنامه اقتصادی و حقوقی، حمایت عملی از خانواده‌ها، و نشان‌دادن اینکه موفقیت فقط در سقوط ناگهانی خلاصه نمی‌شود. هر شبکه امن‌تر، هر ائتلاف گسترده‌تر، هر سند دقیق‌تر و هر گام در جداکردن نیروهای سرکوب از هسته جنایت، بخشی از مسیر است.

در مقابل، ناامیدی نیز همیشه دشمن نیست. ناامیدی محدود می‌تواند علامتی باشد که یک راهبرد کار نمی‌کند و باید اصلاح شود. مشکل از جایی آغاز می‌شود که شکست یک تاکتیک به ناممکن بودن هر تغییر تعمیم داده شود. خرد سیاسی باید میان «این روش جواب نداد» و «هیچ روشی جواب نخواهد داد» فرق بگذارد.

۷. عشق و نفرت: انرژی انقلاب و اخلاق فردای آن

نفرت از جمهوری اسلامی، از حجاب اجباری، اعدام، تبعیض، فساد و ویرانی اقتصادی، انرژی واقعی و قابل فهمی دارد. نفرت مرز اخلاقی میان قربانی و ستمگر را برجسته می‌کند و می‌تواند افراد را از بی‌تفاوتی بیرون آورد. جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی نیز نشان می‌دهد عواطف منفی، از خشم و انزجار تا احساس خیانت، در بسیج سیاسی نقش دارند (جاسپر، ۱۹۹۸؛ هالپرین، ۲۰۱۶).

اما نفرت ظرفیت محدودی برای ساختن دارد. اگر از رفتار و مسئولیت فردی به هویت جمعی تعمیم یابد، می‌تواند همه شرکت‌کنندگان در انقلاب ۱۳۵۷، همه مذهبی‌ها، همه چپ‌ها، همه کارمندان دولت، یا همه نیروهای نظامی را یک‌جا دشمن اعلام کند. چنین منطق جمعی، همان چیزی است که انقلاب‌های اقتدارگرا با آن دادگاه عادلانه را کنار می‌گذارند. اعدام‌های شتاب‌زده آغاز انقلاب، از جمله در مدرسه رفاه، و سپس سرکوب گسترده مخالفان پس از خرداد ۱۳۶۰ و کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، هشدار می‌دهد که انقلاب بی‌قانون چگونه فرزندان و متحدان دیروز خود را نیز می‌بلعد (آبراهامیان، ۲۰۰۸؛ دیده‌بان حقوق بشر، ۲۰۲۲).

بسیاری از نیروهایی که در سقوط سلطنت نقش داشتند، بعدها خود قربانی جمهوری اسلامی شدند: مجاهد، مارکسیست، سوسیالیست، لیبرال، ملی‌گرا، مذهبی منتقد و حتی مقام‌های سابق حکومت. این واقعیت مسئولیت تاریخی را از میان نمی‌برد، اما قضاوت را پیچیده‌تر می‌کند. باید میان نقد تصمیم تاریخی، مسئولیت سیاسی، مشارکت در جنایت و تعلق نسلی یا خانوادگی تفاوت گذاشت. فرزند یک انقلابی وارث حقوقی جرم او نیست؛ همان‌گونه که مخالف امروز به صرف پادشاهی‌خواه، جمهوری‌خواه یا چپ بودن مجرم نیست.

در برابر نفرت، عشق مدنی قرار دارد؛ نه عشقی احساساتی و بی‌حافظه، بلکه تعهدی به شأن انسان، آبادانی کشور و امکان زندگی مشترک. مارتا نوسبام استدلال می‌کند که نظام سیاسی برای پایداری به عواطفی نیاز دارد که شهروندان را به خیر عمومی پیوند دهد (نوسبام، ۲۰۱۳). عشق به ایران باید در حق زندگی، مسکن، آموزش، سلامت، کار، امنیت، محیط زیست و آزادی تجسم پیدا کند. عشق به مردم یعنی پذیرفتن اینکه آنان ممکن است در گذشته خطا کرده باشند، اما حق نداریم نسل‌ها را به سبب خطای تاریخی از شهروندی برابر محروم کنیم.

عشق بدون عدالت به فراموشی می‌انجامد و عدالت بدون عشق می‌تواند به انتقام تبدیل شود. هدف، نه پاک کردن حافظه است و نه تولید دشمنان ابدی؛ هدف آن است که حقیقت آشکار، مسئولیت فردی تعیین، قربانیان به رسمیت شناخته و نهادهای تکرارکننده خشونت اصلاح شوند. تنها در این صورت، عشق از شعار به معماری سیاسی تبدیل می‌شود.

از عاطفه به نهاد

نفرت می‌تواند موتور اعتراض باشد، اما نمی‌تواند قانون اساسی بنویسد. عشق نیز اگر به حق، قانون و پاسخ‌گویی تبدیل نشود، نیروی سیاسی پایدار نخواهد شد.

۸. از انتقام تا عدالت انتقالی

گذار دموکراتیک بدون پاسخ‌گویی پایدار نمی‌ماند، اما پاسخ‌گویی با انتقام یکسان نیست. عدالت انتقالی مجموعه‌ای از حقیقت‌یابی، محاکمه منصفانه، جبران خسارت، اصلاح نهادها، حفظ اسناد، شناسایی قربانیان و تضمین عدم تکرار است (تایتل، ۲۰۰۰؛ الستر، ۲۰۰۴). این رویکرد هم با مصونیت گسترده مخالف است و هم با مجازات جمعی.

تفکیک مسئولیت‌ها ضروری است. کسانی که دستور کشتار داده، شکنجه کرده، شلیک عامدانه کرده، پرونده‌سازی کرده یا از فساد و سرکوب سازمان‌یافته سود برده‌اند باید بر اساس مدارک و در دادگاه مستقل پاسخ دهند. در مقابل، سرباز وظیفه، کارمند عادی، پزشک دولتی یا فردی که بدون مشارکت در جرم در ساختار موجود کار کرده است، صرف وابستگی سازمانی نباید مجرم شناخته شود. حتی در نهادهایی مانند سپاه و بسیج نیز باید میان طراحان و عاملان جنایت، ذی‌نفعان اقتصادی، نیروهای حرفه‌ای و اعضای که آماده نافرمانی از دستور غیرقانونی‌اند تفاوت گذاشت.

این تمایز فقط اخلاقی نیست؛ راهبردی نیز هست. اگر همه افراد درون حکومت بدانند پس از تغییر بدون توجه به رفتارشان مجازات خواهند شد، انگیزه‌ای برای جداسدن از هسته سرکوب ندارند. اما تضمین دادرسی، امکان عفو مشروط برای جرایم غیرسنگین، حفاظت از افشاگران و مسیر بازگشت به زندگی عادی می‌تواند نیروهای حائل را از فرماندهان

جنایتکار جدا کند. آشتی ملی به معنای مصالحه با جنایت نیست؛ به معنای بازکردن راهی است که جامعه بدون تکرار منطق حذف، از گذشته عبور کند (لدرک، ۱۹۹۷).

دولت موقت آینده باید از همان روز نخست اعلام کند که اعدام صحرایی، شکنجه، تحقیر مذهبی یا سیاسی، مصادره خودسرانه و انتقام خانوادگی ممنوع است. اگر نظم جدید با همان ابزارهای نظم پیشین آغاز شود، صرف تغییر پرچم و نام حکومت آزادی نمی‌آورد.

۹. رضا پهلوی و مفهوم رهبری محدود دوران گذار

رضا پهلوی امروز شناخته‌شده‌ترین چهره اپوزیسیون ایران است و در سال ۲۰۲۶ مسئولیت رهبری دوران گذار را آشکارا پذیرفته است. شهرت خانوادگی، دسترسی بین‌المللی، نماد شیر و خورشید و شعارهای خیابانی به او سرمایه‌ای می‌دهد که بسیاری از چهره‌های دیگر ندارند. گزارش رویترز نیز، در کنار نقدهای جدی به کارنامه ائتلاف‌سازی او، او را شناخته‌شده‌ترین چهره اپوزیسیون توصیف کرده است (استکلوا، لین و فینچ، ۲۰۲۶).

وجود یک کانون رهبری می‌تواند مشکل هماهنگی را کاهش دهد. جنبشی که صدها سخنگو و هیچ مرکز تصمیم‌گیری ندارد، در بحران انتقال قدرت با خطر خلأ، رقابت و پیام‌های متناقض روبه‌رو می‌شود. با این حال، رهبری دوران گذار زمانی دموکراتیک است که محدود، زمان‌مند، شفاف و پاسخ‌گو باشد. رهبر گذار باید پلی به سوی حاکمیت مردم باشد، نه جایگزینی دائمی برای آن. خود رضا پهلوی در گفت‌وگو با رویترز گفته است که تعیین آلترناتیو بر عهده مردم ایران است و وظیفه گذار باید به مجلس مؤسسان و انتخاب شکل نهایی سکولار و دموکراتیک حکومت منتهی شود (استکلوا و فینچ، ۲۰۲۶). ادبیات کلاسیک گذار نیز تأکید می‌کند که فروپاشی اقتدارگرایی به‌خودی‌خود دموکراسی نمی‌سازد؛ پیمان‌های محدودکننده قدرت، نهادهای قابل اعتماد و قواعد روشن رقابت برای تثبیت گذار ضروری‌اند (اودانل و اشمیتز، ۱۹۸۶؛ لینتس و استپان، ۱۹۹۶).

برای تبدیل این ادعا به اعتماد عمومی، چند ضمانت نهادی لازم است: منشور روشن حقوق بنیادین؛ شورای انتقالی متکثر؛ تفکیک مدیریت اجرایی از داوری انتخاباتی؛ انتشار منابع مالی؛ نظارت مستقل؛ جدول زمانی برای انتخابات؛ آزادی رسانه و حزب؛ و تعهد صریح به واگذاری قدرت پس از تشکیل نهادهای منتخب. هیچ محبوبیتی، حتی اگر گسترده باشد، جای این ضمانت‌ها را نمی‌گیرد.

هم‌زمان باید پذیرفت که سنجش دقیق حمایت از رضا پهلوی یا هر جریان دیگر در جامعه‌ای اقتدارگرا دشوار است. نظرسنجی‌های آنلاین، شعارهای خیابانی و اجتماعات خارج کشور شواهد مهم‌اند، اما معادل رأی‌گیری آزاد نیستند. همین احتیاط، نه تضعیف او، بلکه تقویت ادعای دموکراتیک اوست: کسی که به رأی مردم اعتماد دارد، از سنجش آزاد هراسی ندارد.

پرسش پادشاهی یا جمهوری باید در زمان خود پاسخ داده شود. این پرسش بی‌اهمیت نیست، اما در مرحله کنونی نباید شرط همکاری برای برچیدن جمهوری اسلامی و ساختن فرایند آزاد باشد. پس از مجلس مؤسسان و ارائه گزینه‌های روشن، مردم می‌توانند میان جمهوری پارلمانی، پادشاهی مشروطه یا دیگر صورت‌های سازگار با حقوق بشر و تفکیک قوا انتخاب کنند. اگر گزینه پادشاهی رأی آورد، خود رضا پهلوی نیز باید موضع و آمادگی‌اش را صریح بیان کند؛ اما این تصمیم نه امروز از پیش قطعی است و نه می‌تواند بدون رأی مردم گرفته شود.

۱۰. شعارهای پادشاهی‌خواهانه و مسئله تفسیر رأی مردم

شعارهایی مانند «جاوید شاه» و «رضاشاه، روح شاد» در اعتراضات چند معنا می‌توانند داشته باشند. برای برخی، بیان صریح ترجیح پادشاهی پهلوی‌اند؛ برای برخی دیگر، اعتراض به جمهوری اسلامی، نوستالژی نظم و نوسازی، یا فراخوان نمادین به نیرویی هستند که بتواند کشور را از اختناق، حجاب اجباری، اسلام سیاسی، ماجراجویی منطقه‌ای، صنایع موشکی و جاه‌طلبی هسته‌ای رها کند. یک شعار کوتاه نمی‌تواند همه این معناها را از هم جدا کند.

از این رو، پادشاهی‌خواهان حق دارند شعارها را نشانه سرمایه اجتماعی خود بدانند، اما حق ندارند از آن‌ها نتیجه قطعی همه‌پرسی آینده را استخراج کنند. جمهوری‌خواهان نیز حق ندارند این شعارها را صرفاً ناآگاهی یا تبلیغ بدانند. روش دموکراتیک آن است که هر دو طرف شواهد را جدی بگیرند و داوری نهایی را به رأی آزاد بسپارند.

در معنایی عمیق‌تر، «جاوید شاه» برای بخشی از جامعه می‌تواند فریاد «زنده باد آزادی» باشد: تمنای دولتی که به جای تحمیل سبک زندگی، امنیت و امکان پیشرفت فراهم کند. اما برای تبدیل این تمنا به نظام سیاسی، باید از نماد به متن قانون اساسی، از هیجان به تفکیک قوا، و از وفاداری شخصی به شهروندی برابر حرکت کرد. پادشاهی مشروطه فقط زمانی دموکراتیک است که پادشاه سلطنت کند و حکومت نکند؛ جمهوری نیز فقط زمانی دموکراتیک است که ریاست انتخابی به تمرکز بی‌مهار قدرت یا جمهوری ایدئولوژیک تازه تبدیل نشود.

۱۱. اجماع هم‌پوشان: اتحاد بدون انحلال تفاوت‌ها

ائتلاف دموکراتیک به معنای یکسان‌شدن آرزوها نیست. جان رالز از «اجماع هم‌پوشان» سخن می‌گوید: گروه‌هایی با فلسفه‌های جامع متفاوت می‌توانند بر اصول سیاسی مشترکی توافق کنند، هرچند دلایلشان برای این توافق یکسان نباشد (رالز، ۱۹۹۳). این مفهوم برای اپوزیسیون ایران راهگشاست.

یک جمهوری خواه می‌تواند آرزوی نظامی را حفظ کند که همه مناصب آن انتخابی است. یک پادشاهی خواه می‌تواند از پادشاهی موروثی مشروط، بی‌طرف و نمادین دفاع کند. یک سوسیالیست می‌تواند آرمان «از هرکس به اندازه توانش و به هرکس به اندازه نیازش» را دنبال کند و یک سوسیال‌دموکرات بر عدالت اجتماعی، خدمات عمومی، قدرت اتحادیه‌ها و

کاهش نابرابری پافشاری کند. یک لیبرال می‌تواند آزادی فردی، مالکیت، بازار رقابتی و محدودیت دولت را برجسته سازد. تا زمانی که همه این طرح‌ها حقوق بنیادین، انتخابات آزاد و امکان گردش قدرت را می‌پذیرند، می‌توانند در یک میدان پارلمانی مشترک رقابت کنند.

اتحاد زمانی خطرناک می‌شود که از اعضا بخواهد هویت خود را پنهان کنند یا از نقد یکدیگر دست بکشند. اتحاد سالم، تفاوت را حفظ اما خشونت و حذف را کنار می‌گذارد. هر جریان حق دارد برای آینده تبلیغ کند، ولی هیچ جریان حق ندارد نتیجه آینده را پیش از رأی مردم مصادره کند.

چهار اصل حداقلی برای پیمان دموکراتیک

1. تمامیت ارضی و یکپارچگی ایران، همراه با به رسمیت شناختن تنوع زبانی، قومی، مذهبی و امکان تمرکززدایی دموکراتیک در چارچوب کشور واحد.
2. جدایی نهاد دین از دولت، بی‌طرفی حکومت در برابر باور و ناباوری، و منع هرگونه امتیاز یا محرومیت حقوقی بر اساس مذهب.
3. برابری کامل شهروندان، حقوق بشر، حاکمیت قانون، استقلال قوه قضائیه، آزادی بیان و تشکل، و منع شکنجه و اعدام‌های خودسرانه.
4. حاکمیت مردم از راه انتخابات آزاد، مجلس مؤسسان، همه‌پرسی معتبر و گردش مسالمت‌آمیز قدرت؛ صندوق رأی داور نهایی شکل حکومت و برنامه‌های سیاسی است.

۱۲. هنر گفت‌وگو و تشخیص تقدم و تأخر

هنر گفت‌وگو این نیست که هر طرف سخن خود را بلندتر تکرار کند. گفت‌وگو یعنی شنیدن استدلال دیگری، جدا کردن داده از تفسیر، پذیرفتن امکان خطا و یافتن نقطه‌ای که همکاری عملی را ممکن کند. هابرماس مشروعیت دموکراتیک را به فرایند گفت‌وگویی پیوند می‌دهد که در آن شهروندان بتوانند آزادانه دلایل خود را عرضه و نقد کنند (هابرماس، ۱۹۹۶). در اپوزیسیون ایران، گفت‌وگو باید از نمایش رسانه‌ای به مهارت سازمانی تبدیل شود.

نخست باید سه سطح از هم جدا شوند: «اصل»، «سیاست» و «زمان‌بندی». حقوق برابر و رأی آزاد اصل‌اند و قابل معامله نیستند. نوع نظام اقتصادی، میزان تمرکززدایی، سیاست خارجی یا ساختار مجلس سیاست‌هایی هستند که باید درباره‌شان رقابت شود. زمان طرح هر مسئله نیز اهمیت دارد. بحث پادشاهی و جمهوری مشروع است، اما تبدیل آن به شرط همکاری پیش از ایجاد امکان رأی‌گیری، تقدم و تأخر را برهم می‌زند.

دوم، باید خطوط قرمز مشترک تعریف شود: خشونت علیه غیرنظامیان، تحقیر و تهدید رقیب، نفرت‌پراکنی قومی و مذهبی، توجیه شکنجه، وابستگی تصمیم ملی به دولت خارجی و تلاش برای حذف انتخابات. کسی که این خطوط را نقض می‌کند، صرفاً «تندرو هم‌جبهه» نیست؛ ظرفیت گذار دموکراتیک را تخریب می‌کند.

سوم، گفت‌وگو به سازوکار نیاز دارد: دستور جلسه روشن، صورت‌جلسه، حق پاسخ، داوری مستقل در اختلاف، تعارض منافع اعلام‌شده، و تصمیم‌گیری با قواعد از پیش معلوم. هیچ ائتلافی فقط با نیت خوب پایدار نمی‌ماند. همان‌طور که جراحی تروما به پروتکل و تقسیم نقش نیاز دارد، مدیریت بحران ملی نیز به ساختار فرماندهی، مسئولیت قابل ردیابی و امکان بازبینی تصمیم‌ها نیازمند است.

۱۳. از عاطفه به راهبرد: کاربرد SWOT، PESTEL و تحلیل میدان نیرو

احساسات سیاسی برای حرکت لازم‌اند، اما برای تصمیم‌گیری کافی نیستند. چارچوب‌های مدیریتی را نمی‌توان مکانیکی بر یک انقلاب تحمیل کرد، با این حال می‌توان از آن‌ها به‌عنوان فهرست کنترل استفاده کرد تا تصمیم‌گیران در دام تک‌عاملی نیفتند. سه ابزار مفید عبارت‌اند از PESTEL برای محیط بیرونی، SWOT برای نسبت ظرفیت‌های داخلی با محیط، و تحلیل میدان نیروهای کورت لوین برای سنجش نیروهای پیش‌برنده و بازدارنده (آگیلار، ۱۹۶۷؛ لوین، ۱۹۵۱؛ هلمز و نیکسون، ۲۰۱۰؛ یوکسل، ۲۰۱۲).

PESTEL مخفف عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فناورانه، محیط‌زیستی و حقوقی است. اصطلاح دقیق حرف L در این چارچوب «Legal» یا حقوقی است، نه صرفاً قانون‌گذاری؛ زیرا شامل کیفیت دادگستری، اجرای قراردادها، حقوق اساسی و مقررات نیز می‌شود. این تحلیل پیش‌گویی نیست؛ روشی است برای آنکه هیچ بعد مهمی قربانی هیجان روز نشود.

جدول ۲. تحلیل PESTEL برای وضعیت ایران و دوران گذار

پیامد راهبردی	پرسش‌ها و عوامل کلیدی	بعد
ائتلاف باید هم برای لحظه فروپاشی و هم برای بقای بخشی از ساختار دولت برنامه داشته باشد؛ حمایت خارجی نباید جای حاکمیت ملی را بگیرد.	انسجام یا شکاف در نیروهای امنیتی؛ جانشینی رهبری؛ جنگ و نقش قدرت‌های خارجی؛ هماهنگی اپوزیسیون؛ ظرفیت اداره محلی.	سیاسی (Political)

بعد	پرسش‌ها و عوامل کلیدی	پیامد راهبردی
اقتصادی (Economic)	تورم، سقوط ارزش پول، تحریم، نفت، بودجه، بانک‌ها، بیکاری، فقر، حقوق کارکنان و تأمین کالاهای اساسی.	یک برنامه اضطراری ۱۸۰ روزه برای پرداخت حقوق، دارو، انرژی، بانک و جلوگیری از غارت دارایی‌ها، جزء مشروعیت گذار است.
اجتماعی (Social)	شکاف نسلی، نقش زنان، تنوع قومی و مذهبی، مهاجرت، سوگ جمعی، بی‌اعتمادی، نابرابری و انتظارات بالا.	زبان وحدت باید کرامت‌محور و فراگیر باشد؛ خدمات روانی – اجتماعی، حقوق اقلیت‌ها و گفت‌وگوی ملی نباید به پس از انتخابات موکول شود.
فناورانه (Technological)	قطع اینترنت، نظارت دیجیتال، حملات سایبری، ماهواره، امنیت داده، رسانه‌های جعلی و حفاظت از زیرساخت.	ارتباط امن، ثبت اسناد، تداوم خدمات حیاتی و مقابله با اطلاعات نادرست نیازمند تیم تخصصی و استاندارد شفاف است.
محیط‌زیستی (Environmental)	بحران آب، خشکسالی، فرونشست، آلودگی، تخریب خاک، کمبود برق و آسیب زیرساخت انرژی.	محیط زیست موضوع فرعی نیست؛ می‌تواند مهاجرت، نارضایتی و تعارض منطقه‌ای را تشدید کند و باید در بودجه اضطراری جای گیرد.
حقوقی (Legal)	قانون اساسی موقت، استقلال دادگاه، تداوم قراردادها، حقوق مالکیت، آزادی زندانیان، عدالت انتقالی و قواعد انتخابات.	خلأ حقوقی خطر انتقام و غارت را بالا می‌برد؛ منشور موقت و دادگاه‌های مستقل باید پیش از روز گذار طراحی شوند.

SWOT ظرفیت‌های درونی را به نقاط قوت و ضعف، و محیط را به فرصت‌ها و تهدیدها تقسیم می‌کند. خطای رایج

این است که شعار یا محبوبیت نمادین به‌عنوان «قدرت سازمانی» ثبت شود. قدرت واقعی باید قابل آزمون باشد: شبکه در داخل، نیروی متخصص، تأمین مالی شفاف، اعتماد میان گروه‌ها، توان تصمیم‌گیری و برنامه اداره کشور.

جدول ۳. تحلیل SWOT برای گذار دموکراتیک ایران

نقاط قوت	نقاط ضعف
هویت تاریخی و فرهنگی مشترک؛ جمعیت تحصیل‌کرده؛ مقاومت زنان و جوانان؛ تجربه حرفه‌ای ایرانیان داخل و خارج؛ وجود ساختار اداری و خدماتی قابل حفظ؛ شناخته‌شدن نمادهای ملی و یک چهره محوری در اپوزیسیون.	چندپارگی و بی‌اعتمادی اپوزیسیون؛ نبود سنجش آزاد نمایندگی؛ فرسودگی و تروما؛ ضعف شبکه‌های امن داخل؛ اختلاف بر سر تاریخ و شکل حکومت؛ وابستگی رسانه‌ای و خطر شخصی‌شدن سیاست.

فرصت‌ها	تهدیدها
فرسایش مشروعیت حکومت؛ تغییر نسلی؛ نافرمانی روزمره؛ امکان جذب بدنه غیرجنایتکار دولت؛ فناوری ارتباطی؛ ظرفیت دیاسپورا؛ توجه بین‌المللی به حقوق بشر؛ امکان تدوین برنامه پیش از گذار.	جنگ و مداخله خارجی؛ تشدید سرکوب؛ فروپاشی خدمات و اقتصاد؛ خلأ قدرت؛ نزاع قومی یا ایدئولوژیک؛ انتقام؛ اطلاعات جعلی؛ رقابت دولت‌های منطقه؛ مصادره انقلاب به دست یک نیروی مسلح یا شبکه فساد.

تحلیل میدان نیروهای لوین یک نکته مهم دارد: تغییر فقط با افزودن فشار پیش‌برنده رخ نمی‌دهد؛ گاه باید نیروهای بازدارنده را کاهش داد. در ایران، افزایش فراخوان‌ها بدون کاهش ترس، نبود تضمین آینده و چندپارگی رهبری ممکن است فقط هزینه را بالا ببرد. راهبرد خردمندانه ابتدا موانع را کوچک می‌کند: امنیت ارتباطی، تضمین دادرسی، نقشه اقتصادی، وحدت روی اصول، حمایت از خانواده‌ها و مسیر امن برای جداسازی نیروهای حکومتی.

جدول ۴. تحلیل میدان نیروهای لوین

نیروهای پیش‌برنده	نیروهای بازدارنده	مداخله پیشنهادی
بحران مشروعیت؛ فشار اقتصادی؛ مقاومت زنان؛ میل به آزادی؛ نمادها و رهبری شناخته‌شده؛ ظرفیت دیاسپورا؛ شکاف‌های بالقوه در حاکمیت.	سرکوب و ترس؛ تروما؛ آرایش جنگی؛ قطع ارتباطات؛ تفرقه اپوزیسیون؛ نگرانی از هرج‌ومرج و انتقام؛ منافع بازیگران خارجی.	کاهش هزینه کنش؛ پیمان حداقلی؛ برنامه اداره کشور؛ تضمین حقوقی؛ حمایت از اعتصاب و خانواده‌ها؛ کانال نافرمانی و خروج امن؛ ارتباطات مقاوم؛ شفافیت مالی.

۱۴. یک سلسله‌مراتب پیشنهادی برای وظایف دوران گذار

اصل خردورزی آن است که همه مسائل را هم‌زمان و هم‌وزن ندانیم. برخی امور شرط امکان دیگر امورند. بدون حفظ جان و خدمات حیاتی، انتخابات آزاد معنای عملی خود را از دست می‌دهد؛ بدون امنیت و قانون، رقابت سیاسی به درگیری تبدیل می‌شود؛ و بدون افق روشن برای واگذاری قدرت، دولت موقت می‌تواند دائمی شود. ترتیب زیر نسخه قطعی نیست، اما چارچوبی برای بحث منظم فراهم می‌کند.

1. حفظ جان، جلوگیری از کشتار و فروپاشی خدمات حیاتی: بیمارستان، آب، برق، غذا، دارو، بانک، حمل‌ونقل و امنیت مراکز حساس.
 2. اعلام پیمان دموکراتیک و منشور حقوق موقت: برابری، آزادی عقیده و بیان، منع شکنجه و انتقام، تمامیت ارضی و جدایی دین از دولت.
 3. تشکیل مدیریت انتقالی متکثر و زمان‌مند: تقسیم روشن نقش‌ها، نظارت مستقل، شفافیت مالی و تقویم واگذاری قدرت.
 4. حفظ ساختارهای ضروری دولت و پالایش هدفمند: جلوگیری از انحلال کلی دستگاه اداری، همراه با تعلیق و تحقیق درباره افراد متهم به جنایت یا فساد بزرگ.
 5. تأمین ارتباط آزاد و رسانه مستقل: پایان قطع اینترنت، حفاظت از داده‌ها، مقابله با شایعه و فراهم کردن دسترسی برابر جریان‌های سیاسی.
 6. برنامه اضطراری اقتصادی و اجتماعی: ثبات پول و بانک، پرداخت حقوق، رفع کمبود، حمایت از محرومان، مهار غارت دارایی عمومی و آغاز بازسازی اعتماد.
 7. حقیقت‌یابی و عدالت انتقالی: حفظ اسناد، شناسایی مفقودان و قربانیان، دادگاه عادلانه، جبران خسارت و اصلاح نهادهای سرکوب.
 8. مجلس مؤسسان، تدوین گزینه‌های روشن و رأی مردم: تعیین شکل حکومت، قانون اساسی، ساختار تمرکززدایی و سپس انتخابات رقابتی.
 9. آشتی و توسعه درازمدت: آموزش مدنی، اصلاح اقتصاد، حفاظت محیط زیست، پیوند دیاسپورا با داخل و ساختن فرهنگ گفت‌وگو و سازش قانونی.
- در این ترتیب، بحث پادشاهی یا جمهوری حذف نشده، بلکه در جای درست خود قرار گرفته است: پس از تضمین امکان انتخاب آزاد. پادشاهی‌خواه می‌تواند از اکنون برنامه خود را توضیح دهد و جمهوری‌خواه نیز همین حق را دارد؛ اما هیچ‌کدام نباید کمک به نجات کشور را مشروط به پذیرش نتیجه مطلوب خود کند.

عامل خارجی نیز باید در جای خود قرار گیرد. حمایت دیپلماتیک، فشار حقوق بشری، حفاظت از ارتباطات و کمک به بازسازی می‌تواند مفید باشد، اما جنگ خارجی جایگزین مشروعیت داخلی و سازمان سیاسی نمی‌شود. تجربه ۲۰۲۶ نشان داده است که حتی ضربه شدید به رأس حکومت الزاماً ماشین دولت را از کار نمی‌اندازد. استقلال ایران به این معناست که همکاری خارجی در خدمت انتخاب مردم باشد، نه اینکه انتخاب مردم تابع طرح دولت‌های خارجی شود.

نتیجه‌گیری: آزادی به مثابه فرایند، نه فقط فریاد

ایران امروز نه در آرامش است و نه در پایان تاریخ جمهوری اسلامی. کشور در فاصله‌ای دشوار میان فرسایش مشروعیت و بقای ابزار قهر قرار دارد. دی‌ماه ۱۴۰۴ نشان داد که حکومت برای حفظ خود تا چه اندازه آماده استفاده از خشونت است؛ سکوت پس از آن نیز نشان نمی‌دهد که بحران حل شده است. ترس جامعه واقعی است، اما شجاعت در زندگی روزمره، در مقاومت زنان، در حفظ حقیقت و در میل به آزادی همچنان جریان دارد.

کار فلسفه در چنین لحظه‌ای ارائه پیش‌گویی نیست؛ روشن‌کردن مفاهیم و مرزهاست. ترس را باید فهمید، نه تحقیر کرد. شجاعت را باید سازمان داد، نه با تهور اشتباه گرفت. امید را باید بر عاملیت و مسیرهای متعدد ساخت، نه بر وعده قطعی جنگ یا سقوط فوری. ناامیدی را باید به بازبینی راهبرد تبدیل کرد، نه تسلیم. نفرت از ظلم را باید از نفرت از انسان‌ها جدا کرد. عشق به ایران را باید در حقوق برابر، رفاه، قانون، محیط زیست، حقیقت و عدالت تجسم بخشید.

رضا پهلوی می‌تواند در این دوران نقش مهمی در تمرکز امید و هماهنگی ایفا کند، به شرط آنکه رهبری را محدود به گذار، پاسخ‌گو و متکی بر ائتلافی واقعی بداند. دفاع حقیقی از او نیز تبدیل‌کردن وی به صاحب پیشینی کشور نیست؛ تحکیم نقش او به‌عنوان پلی است که مردم را به انتخابات آزاد می‌رساند. اگر از صندوق رأی پادشاهی مشروطه بیرون آمد، پادشاهی‌خواهان حق پیروزی دارند؛ اگر جمهوری بیرون آمد، جمهوری‌خواهان. پیروزی اصلی پیش از هر دو، پذیرفتن داوری مردم است.

ایران آینده با حذف آرزوهای متفاوت ساخته نمی‌شود. جمهوری‌خواه، پادشاهی‌خواه، سوسیالیست، لیبرال، محافظه‌کار و نیروهای ملی و محلی می‌توانند با حفظ پرنسپب‌های خود بر اصول مشترک همکاری کنند. هنر سیاست این است که اختلاف بر سر مقصدهای درون دموکراسی را از اختلاف با خود دموکراسی جدا کند.

در نهایت، آزادی فقط لحظه سقوط یک حکومت نیست. آزادی فرایندی است که از امروز، در شیوه سخن‌گفتن با رقیب، در پرهیز از دروغ، در احترام به جان مردم، در قبول مسئولیت، در شفافیت و در تسلیم‌بودن به رأی آزاد آغاز می‌شود. اگر نتوانیم در مسیر آزادی، روش آزادانه داشته باشیم، خطر آن است که پس از تغییر نام‌ها، منطق استبداد باقی بماند. بازگشت به ستون‌های اصلی فلسفه به ما یادآوری می‌کند که هدف فقط شکست جمهوری اسلامی نیست؛ ساختن نظامی است که در آن ترس جای خود را به امنیت حقوقی، ناامیدی به امکان عمل، نفرت به عدالت و عشق به نهادهای پایدار بدهد.

منابع و مآخذ

ارجاعات درون متن بر پایه شیوه نویسنده - سال تنظیم شده‌اند. منابع خبری و حقوق بشری مربوط به وضعیت جاری تا ۱۷ اوت ۲۰۲۶ بررسی شده‌اند.

- Abrahamian, E. (2008). *A History of Modern Iran*. Cambridge University Press.
- Aguilar, F. J. (1967). *Scanning the Business Environment*. Macmillan.
- Amnesty International. (2026a, January 23). Iran: Authorities unleash heavily militarized clampdown to hide protest massacres. <https://www.amnesty.org/en/latest/news/2026/01/iran-authorities-unleash-heavily-militarized-clampdown-to-hide-protest-massacres/>
- Amnesty International. (2026b, January 26). What happened at the protests in Iran? <https://www.amnesty.org/en/latest/campaigns/2026/01/what-happened-at-the-protests-in-iran/>
- Amnesty International. (2026c, July 28). Iran: End escalating campaign of arbitrary executions and death sentences against protesters. <https://www.amnesty.org/en/latest/news/2026/07/iran-end-escalating-campaign-of-arbitrary-executions-and-death-sentences-against-protesters/>
- Arendt, H. (1970). *On Violence*. Harcourt Brace Jovanovich.
- Aristotle. (2009). *The Nicomachean Ethics* (D. Ross, Trans.; L. Brown, Rev.). Oxford University Press.
- Arjomand, S. A. (1988). *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran*. Oxford University Press.
- Bayat, A. (2013). *Life as Politics: How Ordinary People Change the Middle East* (2nd ed.). Stanford University Press.
- Chenoweth, E., & Stephan, M. J. (2011). *Why Civil Resistance Works: The Strategic Logic of Nonviolent Conflict*. Columbia University Press.
- Constitute Project. (2022). Iran (Islamic Republic of) Constitution of 1979 with Amendments through 1989. https://www.constituteproject.org/constitution/Iran_1989
- Elster, J. (2004). *Closing the Books: Transitional Justice in Historical Perspective*. Cambridge University Press.
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the Prison Notebooks* (Q. Hoare & G. N. Smith, Eds. & Trans.). International Publishers.
- Habermas, J. (1996). *Between Facts and Norms: Contributions to a Discourse Theory of Law and Democracy* (W. Rehg, Trans.). MIT Press.
- Hafezi, P. (2026, August 12). US must return to interim deal, no ceasefire extension talks, senior Iranian source says. Reuters. <https://www.reuters.com/world/asia-pacific/iran-us-not-discussing-ceasefire-extension-senior-iranian-official-says-2026-08-12/>
- Halperin, E. (2016). *Emotions in Conflict: Inhibitors and Facilitators of Peace Making*. Routledge.
- Helms, M. M., & Nixon, J. (2010). Exploring SWOT analysis—where are we now? *Journal of Strategy and Management*, 3(3), 215–251. <https://doi.org/10.1108/17554251011064837>
- Hobbes, T. (1996). *Leviathan* (R. Tuck, Ed.). Cambridge University Press. (Original work published 1651)
- Human Rights Watch. (2022, June 8). Iran's 1988 mass executions: Evidence and legal analysis of crimes against humanity. <https://www.hrw.org/news/2022/06/08/irans-1988-mass-executions>
- Human Rights Watch. (2026, January 16). Iran: Growing evidence of countrywide massacres. <https://www.hrw.org/news/2026/01/16/iran-growing-evidence-of-countrywide-massacres>
- Jasper, J. M. (1998). The emotions of protest: Affective and reactive emotions in and around social movements. *Sociological Forum*, 13(3), 397–424. <https://doi.org/10.1023/A:1022175308081>
- Keddie, N. R. (2006). *Modern Iran: Roots and Results of Revolution* (Updated ed.). Yale University Press.
- Kuran, T. (1991). Now out of never: The element of surprise in the East European Revolution of 1989. *World Politics*, 44(1), 7–48. <https://doi.org/10.2307/2010422>

- Kuran, T. (1995). *Private Truths, Public Lies: The Social Consequences of Preference Falsification*. Harvard University Press.
- Lederach, J. P. (1997). *Building Peace: Sustainable Reconciliation in Divided Societies*. United States Institute of Peace Press.
- Lewin, K. (1951). *Field Theory in Social Science: Selected Theoretical Papers* (D. Cartwright, Ed.). Harper.
- Linz, J. J., & Stepan, A. (1996). *Problems of Democratic Transition and Consolidation*. Johns Hopkins University Press.
- Loft, P. (2026, January 30). Iran protests 2026: UK and international response. House of Commons Library. <https://commonslibrary.parliament.uk/research-briefings/cbp-10462/>
- Nussbaum, M. C. (2013). *Political Emotions: Why Love Matters for Justice*. Belknap Press of Harvard University Press.
- O'Donnell, G., & Schmitter, P. C. (1986). *Transitions from Authoritarian Rule: Tentative Conclusions about Uncertain Democracies*. Johns Hopkins University Press.
- Pahlavi, R. (2026a, March 14). Announcing the plan to govern the country under the transition system. Official Website of Reza Pahlavi. <https://rezapahlavi.org/en/statements/message-transition-system-announcement-march-14-2026>
- Pahlavi, R. (2026b, August 5). 120th anniversary of the Constitutional Decree message. Official Website of Reza Pahlavi. <https://rezapahlavi.org/en/statements/message-constitutional-decree-anniversary-august-5-2026>
- Rawls, J. (1993). *Political Liberalism*. Columbia University Press.
- Scott, J. C. (1990). *Domination and the Arts of Resistance: Hidden Transcripts*. Yale University Press.
- Snyder, C. R. (2002). Hope theory: Rainbows in the mind. *Psychological Inquiry*, 13(4), 249–275. https://doi.org/10.1207/S15327965PLI1304_01
- Spinoza, B. (2002). *Complete Works* (M. L. Morgan, Ed.; S. Shirley, Trans.). Hackett.
- Stecklow, S., & Finch, G. (2026, July 28). Reza Pahlavi speaks to Reuters about Iran's future. Reuters. <https://www.reuters.com/investigations/reza-pahlavi-speaks-reuters-about-irans-future-2026-07-28/>
- Stecklow, S., Layne, N., & Finch, G. (2026, July 28). Regime change? Inside Reza Pahlavi's faltering bid to lead Iran. Reuters. <https://www.reuters.com/investigations/regime-change-inside-reza-pahlavis-faltering-bid-lead-iran-2026-07-27/>
- Stewart, P. (2026, August 13). US can keep naval blockade on Iranian ports "indefinitely," Pentagon chief says. Reuters. <https://www.reuters.com/world/middle-east/us-can-keep-naval-blockade-iranian-ports-indefinitely-pentagon-chief-says-2026-08-13/>
- Teitel, R. G. (2000). *Transitional Justice*. Oxford University Press.
- Turner, V. (1969). *The Ritual Process: Structure and Anti-Structure*. Aldine.
- Yüksel, İ. (2012). Developing a multi-criteria decision making model for PESTEL analysis. *International Journal of Business and Management*, 7(24), 52–66. <https://doi.org/10.5539/ijbm.v7n24p52>

درباره نویسنده

پیمان بخشایش، جراح تروما، دارای مدارک MD، PhD و MBA است. این مقاله بیانگر تحلیل شخصی نویسنده درباره فلسفه سیاسی، عواطف جمعی، راهبرد گذار و امکان شکل‌گیری یک نظم سکولار و دموکراتیک در ایران است.